

۳۷۸۷۴۲

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

خسرو پرویز

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: مجید هاشمی

انتشارات آریا سان

تهران - ۱۳۹۴

سرشناسه: فردوسی ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان ر نام: آید آورد: خسرو پرویز / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به
کوشش مجید هاشمی. مشخصات نشر: تهران: آریاسان، ۱۳۹۴. مشخصات
ظاهری: ۱۷۸ ص. شابک: ۹۶۴-۸۱۹۳-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت
فهرست نویسی: فیبا. فروست: داستانهای - اساس شاهنامه فردوسی: شعر فارسی
قرن ۴. شناسه افزوده: هاشمی، مجید، ۱۲ گردآورنده. رده بندی کنگره:
۱۴۱۳۹۴ش/ PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۲۱ / ۸. شماره کتابشناسی:

۴۰۵۹۲۰۰

داستان‌های حماسی شاهنامه فردوسی

خسرو پرویز

ابوالقاسم فردوسی

کوشش: مجید هاشمی

ناشر: انتشارات آریاسان

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۸۱۰ - ۰۰۰ - ۰۰۰

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۹	مقدمه
۱۹	بر تخت نشستن بهرام چوبینه
۲۱	گریختن پندوی از بند بهرام
۲۷	رفتن خسرو سوی روم به راه بیابان
۳۲	آمدن خسرو به بوم روم
۳۴	بازگشتن راهب بودنی را به خسرو پرویز
۳۸	نامه فرستادن خسرو پرویز به قیصر روم
۴۳	پاسخ نامه‌ی خسرو از قیصر
۴۹	نامه نوشتن قیصر به خسرو پرویز دیگر بار
۵۴	عهدنامه نوشتن خسرو پرویز و فرستادن نزد قیصر

۵۷	 طلسم ساختن و آسایش کردن ایرانیان را
۶۱	 گزارش کردن خُزاد بر دین هندوان
۶۶	 فرستادن قیصر لشکر و دختر نزد خسرو پرویز
۷۰	 لشکر کشیدن خسرو به سوی آنزلیگان
۷۴	 آگاه شدن بهرام چوبینه از بازگشتن خسرو
۷۸	 سپاه راندن بهرام چوبینه به جنگ خسرو پرویز
۸۵	 جنگ پهلوانان خسرو با بهرام چوبینه
۹۶	 جنگ سوم خسرو پرویز با بهرام چوبینه
۹۹	 گریختن بهرام چوبینه از پیش خسرو و رسیدن نزد خاقان چین
۱۰۴	 نامه‌ی خسرو پرویز به قیصر به پیروزی و پاسخنامه‌ی قیصر
۱۰۸	 خشم گرفتن نیاتوس بر بندوق و آشتی کردن مریم در میان‌ش
۱۱۱	 بازگشتن نیاتوس و رومیان از ایران نزد قیصر روم
۱۱۵	 زاری فردوسی از مردن فرزند خویش
۱۱۶	 داستان بهرام چوبینه با خاقان چین

- کشته شد. مقتدره به دست بهرام چوبینه ۱۲۱
- کشتن دد به سر خاقان را ۱۲۴
- کشته شدن شیر گشت بر دست بهرام چوبینه ۱۲۹
- آگاهی یافتن خسرو پرویز از کار بهرام و نامه نوشتن به خاقان ۱۳۲
- سپاه آراستن خاقان چین ۱۳۵
- فرستادن خسرو خُزاد بُرزین را به نزد خاقان ۱۳۷
- فرستادن خُزاد بُرزین قُلون را به نزد بهرام چوبینه ۱۴۴
- کشته شدن بهرام چوبینه به دست قُلون ۱۴۷
- آگاهی یافتن خاقان از مرگ بهرام ۱۵۳
- نامه نوشتن خاقان به گردیه خواهر بهرام و پاسخ آن ۱۵۶
- رای زدن گردیه با پهلوانان خویش و گریختن از مَرو ۱۶۰
- فرستادن خاقان تَبَرگ را از پس گردیه و کشتن گردیه او را ۱۶۲
- کشتن خسرو پندوی را به خون پدرش هرمزد ۱۶۷
- سرپیچیدن گُستهم از خسرو پرویز و خواستن او گردیه را ۱۶۷

کشته شدن گم به دست گردیه به چاره‌ی ۱۷۱

نامه نوشتن نژدیه به خیره خواستن خسرو پرویز او را ۱۷۶

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از ساد زنان، نردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین ساعر ایران مین است. و دیگر سرایندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی رسند استادی به بزرگی تاریخ که در چاهای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادیبان را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه اش تا کرانها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصی و بی بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندک و از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروز آرامگاه او است. فردوسی

مردی ز من دست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عجز فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سه یا پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان بر تن دست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که آن تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و خود را از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار واداشته شد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می‌آید جاودان نماید، برای ایرانی که می‌خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بدارم این ردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اطلاع و پایه داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، نبود. این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به تنهایی سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین

نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنج‌انیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به نظام ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و سروده‌ای تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خردداران کهنه آثار بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز بی‌کاری‌آمده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت بلکه آنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و...

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۰» به نظم داستانهای مشغول بوده و بعضی از داستانها که متفرّدند «بیژن و گرازان»، را با دست‌نویس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی در آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

ش چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
شریا چاه منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
و در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می بینیم:
در ایوانها نشستن بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت ایوان داستان بیژن و منیژه حکایت می کند تا بدانجاکه تصاویر آنها را در ایوانها و بر دیوار خانه ها نیز نقش کرده اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان بر می آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می شود، هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

که چون رزه سازم سرهنه تن	به پیچید بر خویشان بیژن
ببرم فراوان سران را سرا	ز تورانیان من بدین خنجر
به چربی کشیدش به بند انار	به پیمان جدا کرد از او خنجر

چو آمد به نزدیک شاه اندرا
گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن
یکسی را زپولاد پیراهنا
نیز که ای بدکنش دیمنا
فزونی سگالد همی برهنا

یعنی ده درصه ای با قافه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی که آن امید است که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت و مزاور آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرخ گرفتم به فال
همه این سخن بردل آسان نبود
به جایی نبود هیچ پیدا درش
من این نامه فرخ گرفتم به فال
همه این سخن بردل آسان نبود
به جایی نبود هیچ پیدا درش

اگر نیک بودی بشایستی	که اندر خور باغ بایستی
بدان تا سازوار این گنج کیست	سخن را نگه داشتیم سال بیست
که او را کند ماه و کیوان سجود	جهاندار ما بود با فر وجود
جهاندار چون او ندارد بیاد	بیامد دست او بر تخت داد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام وی که از اخگر قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال ۳۹۱ یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقارب راه خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و ملابان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و بهیدشتی و او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه درد و رنج

به پیش اختر دیر ساز آمدم	به تاریخ شاهان نیاز آمدم
نیشتمند یکسر سخن رایگان	سزگران و با دانش آزادگان
تو گفתי بدم پیش مزدورشان	نشسته نظاره من از دورشان
یگفت اندر احسنتشان زهرام	جز احسنت آریشان نبند بهره ام
وزان بند روشن دل خسته شد	سر بدره اندک من بسته شد

در چنین حالی بود که راجان تاریخی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به آلات جزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به شاعر می داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاه امه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین سبب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیف نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگار ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می بایست! بدین گونه پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت و رد توجه و محبت

پادشاه گزین برادر نگر گرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنا بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمامی وقفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سردار ترکان هم بود. بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمیل شاهنامه‌های فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود، مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و در فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرسنگی او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت نه با آزاد و درست‌اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد

در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راف پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و رگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شاهی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکا بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محمود لرزان بود و بدین سخن نرسید. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذرانید. تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همایون را اوست.